

Original Article

Ethical analysis and critique of the account of Dan Marquis about the wrongness of abortion

Mohaddese Molavi^{1*}, Ali Reza AleBouyeh²

1. PhD student of Islamic Educational Sciences, Jameat al-Zahra Institute, Qom, Iran. (Corresponding Author)

Email: molavi1366@yahoo.com

2. Academic Member, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran.

Received: 20 Aug 2018 Accepted: 12 Dec 2018

Abstract

Background and Aim: Different arguments have been ethically presented in opposition to abortion. This study aim to review Marquis's argument on "a future similar to our future" and present a new account of his argument based on holistic view to the human being.

Materials and Methods: In this analytical study, after purposeful searching and reviewing the related texts and articles, Marquis' view on the misconception of abortion have been explained and the critique that other scholars have made on this view has been analyzed. Finally, a new account based on holistic view to the man has provided.

Findings: Marquis is one of the philosophers who with the argument of "the future of our future" have taken a view from a new angle in opposing abortion. According to his argument, abortion is not morally permissible because it deprives the fetus of a future similar to our future. Therefore, it is not permissible to kill any animal other than humans, because the future of some actual mammals in our planet may be similar to our future. Also, according to the theory of personhood, the only reason of incorrectness of abortion is not being human. Based on holistic view to the man, if we consider man with two dimensions of body and soul, then we are still not allowed to abort, because the fetus is deprived of the material future similar to our future as well as its spiritual future.

Conclusion: It can be concluded that although Marquis's claim is facing challenges, it is possible to solve these challenges with a holistic view to the human being.

Keywords: Ethics; Marquis; Abortion; Personhood; Holistic View; Human Being

Please cite this article as: Molavi M, AleBouyeh AR. Ethical analysis and critique of the account of Dan Marquis about the wrongness of abortion. *Bioethics Journal* 2018; 8(30): 89-106.

تحلیل و نقد دیدگاه دان مارکوس درباره نادرستی سقط جنین از منظر اخلاقی

محدثه مولوی^{۱*}، علیرضا آل‌بویه^۲

۱. دانشجوی دکتری مدرسی معارف، پژوهشگاه جامعه الزهراء، قم، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: Molavi1366@yahoo.com

۲. عضو هیأت‌علمی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

دریافت: ۱۳۹۷/۵/۲۹ پذیرش: ۱۳۹۷/۹/۲۱

چکیده

زمینه و هدف: در مخالفت با سقط جنین از منظر اخلاقی، استدلال‌های متفاوتی ارائه شده است. هدف این مقاله نقد و بررسی استدلال مارکوس مبتنی بر آینده‌ای شبیه آینده ما و ارائه تقریری نو از استدلال وی بر مبنای کل‌نگری به انسان می‌باشد.

مواد و روش‌ها: در این مطالعه تحلیلی پس از جستجو و مرور هدفمند متون، به تبیین دیدگاه مارکوس درباره نادرستی سقط جنین پرداخته شده و نقدهایی که دیگران بر این دیدگاه کرده‌اند، بررسی و تحلیل شده است. در نهایت با نقد جدیدی بر استدلال مارکوس بر مبنای دیدگاه کل‌نگر به انسان، تقریر نویی از این استدلال ارائه گردیده است.

یافته‌ها: مارکوس از جمله فیلسوفان اخلاق است که با استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» از زاویه جدیدی به مخالفت با سقط جنین پرداخته است. بر اساس استدلال وی، سقط جنین به دلیل این‌که جنین را از آینده‌ای شبیه آینده ما محروم می‌سازد، به لحاظ اخلاقی مجاز نیست. بنابراین استدلال، کشتن هر حیوانی غیر از انسان نیز جایز نیست، زیرا ممکن است آینده برخی پستانداران بالفعل در سیاره ما، مشابه به آینده ما باشد. همچنین بر اساس نظریه شخصیت نیز تنها دلیل نادرستی سقط جنین، انسان بودن نیست. حال اگر بر مبنای کل‌نگری، انسان را آمیزه‌ای از دو بعد جسم و روح بدانیم، در این صورت ما همچنان مجاز به سقط جنین نیستیم، چون جنین را هم از آینده‌ای مادی شبیه آینده خودمان و هم از آینده معنوی وی محروم می‌نماییم.

نتیجه‌گیری: می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه ادعای مارکوس با چالش‌هایی رو به رو است، اما می‌توان با تقریری نو به رفع این چالش‌ها پرداخت و آن را قابل دفاع کرد.

واژگان کلیدی: اخلاق زیستی؛ مارکوس؛ سقط جنین؛ شخصیت؛ کل‌نگر

مقدمه

درستی یا نادرستی سقط جنین در طول تاریخ غالباً در مباحث اخلاقی مطرح بوده و فیلسوفان اخلاق کوشیده‌اند با ارجاع به تئوری‌های اخلاقی این مسأله را حل کنند؛ با آنکه این مبحث بیش از سایر مباحث مورد توجه فیلسوفان اخلاق قرار گرفته، کم‌تر درباره حکم اخلاقی آن اتفاق نظر حاصل شده است، لذا به لحاظ اخلاقی چهار رویکرد درباره سقط جنین به وجود آمده است: اول، رویکرد محافظه‌کارانه (Conservative) که تا اواخر دهه پنجاه، رویکرد مسلط به شمار می‌رفت و مورد حمایت کلیسا قرار داشت. در این رویکرد سقط جنین چیزی نیست جز کشتن انسانی بی‌گناه و کشتن بی‌گناهان عملی کاملاً غیر اخلاقی و ناپذیرفتنی است (۱). حق حیات جنین از این منظر در همه مراحل رشد و نمو یکسان است و جنین یک‌ماهه همان قدر حق حیات دارد که جنین هشت‌ماهه (۲)، البته مدافعان این دیدگاه سقط جنین را در موردی که جان مادر به شدت به خطر افتاده باشد و راه دیگری برای نجات وی نباشد، مجاز می‌دانند (۳)؛ دوم، رویکرد آزادی‌خواهانه (Liberal) که در برابر رویکرد محافظه‌کارانه قرار دارد و به پیروان آن مدافعان حق انتخاب (Pro Choice) می‌گویند. در این نگرش زن آزاد است که در هر زمانی و به هر دلیلی دست به سقط جنین بزند و هیچ قانونی نباید مانع چنین اقدامی شود. مدافعان سقط جنین کوشش‌های متعددی به عمل آورده‌اند تا نشان دهند که جنین، انسان بالفعل نیست. مهم‌ترین کار در این رویکرد نشان دادن ویژگی‌ها و مؤلفه‌های انسان بالفعل است و سپس مقایسه آن‌ها با جنین که فاقد آن‌ها است و سپس این استنتاج که جنین، انسان نیست (۴-۶)؛ سوم، رویکرد میانه‌روانه یا اعتدالی که بر آن است تا میان مراحل مختلف شکل‌گیری جنین تفاوت نهد و در مواردی که هنوز جنین کاملاً شکل نگرفته، سقط را مجاز داند و در مواردی که به نظر می‌رسد جنین به قالب انسانی درآمده است، آن را غیر اخلاقی بداند. این دیدگاه می‌کوشد به کمک دستاوردهای علوم زیستی جنین را در پاره‌ای مراحل چون انسان و در مراحلی آن را چون شیء به شمار آورد (۷). در هیچ یک از این سه دیدگاه سخنی از موقعیت انسانی و اخلاقی مادر

در میان نیست، البته گاه سخن از بیماری مادر و امکان یا عدم امکان ادامه بارداری می‌شود و در نتیجه همه دیدگاه‌های فوق سقط جنین را در موارد خاصی مجاز می‌دارند، اما همواره سخن از مادر در حاشیه است، لذا رویکرد چهارمی به نام رویکرد فمینیستی (Feministic) شکل گرفته است؛ در این دیدگاه تنها داور نهایی درباره اخلاقی بودن یا نبودن سقط جنین، مادر است و بس (۸). بنا بر این دیدگاه مادر در مرکز توجه قرار داشته و جنین دارای ارزش تبعی و درجه دوم است. از آنجا که سرنوشت و آینده مادر با جنینی که قرار است زاده شود، گره خورده است، می‌تواند و باید درباره خود و جنین تصمیم بگیرد، هرگاه خواست می‌تواند دست به سقط جنین بزند، حتی اگر در ماه‌های پایان بارداری باشد و هرگاه خواستار ادامه بارداری شد، هیچ کس نمی‌تواند مانع تصمیم او گردد. بنابراین نمی‌توان قاعده‌ای مطلق درباره سقط جنین به دست داد و آن را اخلاقی یا غیر اخلاقی دانست (۹).

دان مارکوس (Don Marquis) از جمله فیلسوفان اخلاق است که پس از بررسی استدلال‌های موافقان و مخالفان سقط جنین به این نتیجه می‌رسد که استدلال‌های ایشان ناکارآمد بوده و توان حل معضل اخلاقی سقط جنین را ندارد، زیرا هر دو گروه در اثبات مدعای خویش و رد ادعای رقیب به یک اندازه حق دارند؛ با مراجعه به ادله موافقان گمان می‌رود که استدلال ایشان قابل پذیرش بوده و ایشان در رد استدلال مخالفان موفق به نظر می‌رسند، از سوی دیگر با مراجعه به استدلال‌های مخالفان نیز همین ظن می‌رود که ادله ایشان نیز قابل قبول بوده و ایشان در رد استدلال موافقان موجه هستند. در این شرایط نمی‌توان ادعای هیچ یک از طرفین را پذیرفت، لذا به اعتقاد مارکوس آنان به تکافی ادله رسیده و سبب بروز بن‌بست در مسأله سقط جنین شده‌اند (۱۰). در این مطالعه استدلال دان مارکوس مبتنی بر «آینده‌ای شبیه آینده ما» مورد نقد و بررسی قرار گرفته و تقریری نو از استدلال وی با یک رویکرد کل‌نگر، بر مبنای دوگانه‌انگاری ارائه می‌گردد.

مواد و روش‌ها

در این مطالعه تحلیلی پس از جستجو و مرور هدفمند متون، به تبیین دیدگاه مارکوس درباره نادرستی سقط جنین پرداخته شده و نقدهایی که دیگران بر این دیدگاه کرده‌اند، بررسی و تحلیل شده است. در نهایت با نقد جدیدی بر استدلال مارکوس بر مبنای دوگانه‌انگاری، تقریر نویی از این استدلال ارائه گردیده است.

۱- تبیین استدلال مارکوس بر نادرستی قتل

مارکوس برای حل این بن‌بست، ابتدا از استدلال بر نادرستی قتل آغاز می‌کند و از آنجا که دیگر استدلال‌ها بر نادرستی قتل را کافی نمی‌داند، سعی دارد استدلال خود را با استفاده از «آینده ما انسان‌ها» تبیین کند، لذا استدلالش را «آینده‌ای شبیه آینده ما» نامیده و با نگاه نویی بر نادرستی سقط جنین استدلال اقامه می‌کند. مارکوس می‌کوشد تا استدلالش علاوه بر فقدان کاستی‌های موجود از مزایای ویژه‌ای نیز برخوردار باشد تا بتواند مسأله را از بن‌بست خارج کند، اما درباره موارد خاص همچون سقط جنین پیش از کاشت یا سقط جنین زمانی که جان زنی در اثر بارداری در معرض خطر است یا سقط جنین پس از تجاوز به عنف و... کندوکاو نکرده است، زیرا او به مسأله سقط جنین در نگاه نخست می‌پردازد (۱۰). هدف او ارائه استدلالی عام به نفع این ادعا است که «اکثریت قاطع سقط جنین‌های عمدی، جداً غیر اخلاقی‌اند.» جذابیت روزافزون استدلال وی به حدی رسید که مقاله‌اش در حدود ۸۰ بار تجدید چاپ شد (۱۱) و حدود ۶۰ مقاله درباره استدلال او به چاپ رسید (۱۲).

مارکوس استدلال خود بر نادرستی سقط جنین را با این پرسش آغاز می‌کند که چرا کشتن ما نادرست است؟ به اعتقاد او هر پاسخی که به این سؤال داده شود، در مورد کشتن جنین هم صادق است. در واقع او از این پاسخ در جهت استدلال بر نادرستی سقط جنین استفاده می‌کند. از نظر مارکوس آنچه اولاً و فی‌نفسه قتلی را نادرست جلوه می‌دهد، آثار و تبعات آن بر خود قاتل یا بر دوستان مقتول و خویشاوندان او نیست، بلکه آثار و تبعات آن بر خود مقتول است. از دست‌دادن حیات یکی از بزرگ‌ترین زیان‌هایی است که هر کس می‌تواند متحمل شود،

زیرا مقتول را از همه تجربه‌ها، فعالیت‌ها، برنامه‌ها و لذت‌هایی که در صورت زنده‌بودن آینده او را تشکیل می‌داد، محروم می‌کند (۱۰). در واقع مرگ نابهنگام نمی‌تواند گذشته ما را بگیرد، زیرا گذشته، گذشته و تمام شده است، اما می‌تواند ما را از زندگی‌ای محروم کند که اگر عمر طبیعی داشتیم، از آن برخوردار بودیم (۱۳).

به اعتقاد مارکوس عدم حیاتی که ناگواری مرگ را تبیین می‌کند، از دست‌دادن حیات زیستی نیست، بلکه از دست‌دادن حیات آگاهانه خیری می‌باشد که برای فرد رنج‌آور است. به عنوان مثال مرگ برای شخصی که از سرطان رنج می‌برد، بدبختی نخواهد بود، زیرا با مرگ از درد و رنج جان‌کاهی که بر حیات آگاهانه‌اش سایه افکنده است، نجات خواهد یافت (۱۰، ۱۳). این تحلیل، تحلیلی مادی‌انگارانه است و تنها به ضرر و زیان ظاهری زندگی آدمی نظر دارد. در نتیجه کشتن بیماران مبتلا به بیماری‌های لاعلاج گویبی لطفی در حق آنان است، اما اگر ورای ظاهر زندگی مادی و جسمانی، حیاتی باطنی نیز در کار باشد و ربط و نسبتی میان این دو برقرار باشد، مسلماً تحلیل دیگری باید عرضه کرد، شاید با ادامه حیات و صبوری در برابر این درد و رنج‌ها روح پالایش یابد. در نتیجه این نیکی‌های زندگی هستند که سبب می‌شوند زنده‌ماندن بالارزش باشد.

خیرات و نیکی‌ها در نظر مارکوس عبارتند از: ثمراتی که از زندگی به دست می‌آوریم، چیزهایی که به آن‌ها تمایل داریم، طرح‌های به انجام‌رسیده‌ای که به آن‌ها افتخار می‌کنیم، مانند پی‌گرفتن اهداف، لذت‌های زیبایی‌شناختی، دوستی‌ها، کنکاش‌های عقلی و انواع گوناگونی از لذات مادی (۱۳)، البته فهرست نیکی‌ها و به طور کلی آنچه که سبب ارزشمندی زندگی می‌شود، برای اشخاص گوناگون در مراحل مختلف زندگی متفاوت است؛ برای مثال چیزی که برای یک نوجوان بالارزش است، برای یک میان‌سال بالارزش نیست و بالعکس. با این وجود، فهرست نیکی‌ها در زندگی هر یک از ما با هم سازگار خواهد بود (۱۳) و ارزش آینده هر فرد شامل هر آن چیزی می‌شود که مرحله بعدی زندگی او را تشکیل می‌دهد (۱۴).

تشخیص آینده بارزش برای هر فرد به عهده خود اوست، اما شناخت خیراتی که آینده افراد را بارزش می‌کند، از نظر مارکوس دربردارنده نکاتی است که به شرح زیر است:

- آنچه آینده را بارزش می‌کند، امیال و نیازهای کنون ما نسبت به آن خیرات نیست، یعنی آن چیزی نیست که اکنون برای ما بارزش است، بلکه آن جنبه‌ای از آینده ماست که وقتی آن‌ها را درک و تجربه (یا احتمالاً درک و تجربه) خواهیم کرد، آن‌ها را بارزش (یا احتمالاً بارزش) می‌دانیم، چه اکنون آن‌ها را بارزش بدانیم یا ندانیم (۱۰).

- ممکن است ما در تشخیص ارزشمندی آینده خود دچار اشتباه شویم. افراد بسیاری بر این باورند که آینده بارزشی در انتظار آن‌هاست، ولی در خطایند و بالعکس؛ به همین دلیل هنگامی که شخصی تصمیم به خودکشی می‌گیرد، دیگران سعی دارند او را منصرف کنند، زیرا ممکن است او درباره آینده خود دچار اشتباه شده باشد. این مطلب به این معنا نیست که آینده افراد به دلیل ارزشی که دیگران به آن می‌دهند، بارزش می‌شود، بلکه به این معناست که در برخی موارد دیگران درباره ارزش زندگی آینده یک شخص از خود او بهتر داوری می‌کنند، زیرا ممکن است او تحت تأثیر برخی امور غم‌انگیز و تأس‌بار دچار تصورات خطا درباره ارزشمندی آینده‌اش شده باشد (۱۰، ۱۳).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان استدلال مارکوس بر نادرستی قتل را به شیوه منطقی زیر بیان کرد:

- انسان دارای آینده‌ای ارزشمند است.

- محروم کردن دیگران از آینده بارزش‌شان به لحاظ اخلاقی

نادرست است.

- قتل موجب سلب آینده بارزش انسان می‌شود.

- پس کشتن دیگران به لحاظ اخلاقی نادرست است.

مارکوس این استدلال را «آینده‌ای شبیه آینده ما» می‌نامد (۱۳) و در دفاع از آن مزایایی که سبب برتری استدلال او بر سایر استدلال‌ها شده است را متذکر می‌شود.

۲- تبیین استدلال مارکوس بر نادرستی سقط جنین

مارکوس برای اثبات نادرستی سقط جنین از استدلال بر نادرستی قتل استفاده می‌کند و با ناکافی‌دانستن دیگر

استدلال‌ها بر نادرستی قتل، استدلال خود را با استفاده از آینده ما انسان‌ها تبیین می‌کند. به اعتقاد او اگر علت نادرستی قتل ما این باشد که ما آینده‌ای شبیه هم داریم و قتل سبب محرومیت ما از آینده‌مان می‌شود، آنگاه قتل جنین هم نادرست است، زیرا جنین هم از آینده‌ای شبیه ما برخوردار است و دلیل نادرستی قتل بر نادرستی سقط جنین نیز ساری و جاری می‌باشد. در واقع ویژگی اولیه نادرست بودن قتل است که سبب می‌شود قتل ما و جنین به طور یکسان نادرست باشد، زیرا در هر دو مورد مقتول ارزش امور مربوط به آینده‌اش را از دست می‌دهد؛ آینده جنین نیز مجموعه‌ای از تجربه‌ها، برنامه‌ها، فعالیت‌ها و اموری را در بردارد که با آینده انسان‌های بالغ و آینده کودکان کم سن و سال یکی است. بنابراین به همان دلیلی که کشتن انسان‌ها پس از تولد نادرست است، سلب حیات از جنین نیز نادرست می‌باشد و چون دلیل نادرستی قتل انسان‌ها پس از تولد کافی و وافی است، پس دلیل نادرستی سقط جنین نیز کافی و وافی است و در نتیجه سقط جنین در نگاه نخست به لحاظ اخلاقی نادرست است (۱۰). با توجه به آنچه گذشت می‌توان استدلال مارکوس بر نادرستی سقط جنین را به شیوه منطقی زیر بیان کرد:

- جنین از آینده‌ای بارزش شبیه آینده ما برخوردار است.

- سقط جنین سبب محرومیت جنین از آینده‌ای بارزش

شبیه آینده ما می‌شود.

- هر آنچه سبب محرومیت از آینده‌ای بارزش شود،

نادرست است.

- پس سقط جنین نادرست است.

۳- مزایای استدلال مارکوس

مارکوس با بیان لوازم استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما»، در واقع به نکات مثبت آن اشاره می‌کند و اذعان دارد این استدلال علاوه بر فقدان کاستی‌های استدلال‌های رقیب از مزایای ویژه‌ای نیز برخوردار است که سبب تمایز و جذابیت آن از سایر استدلال‌ها شده است:

- استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» با این ادعا که تنها

کشتن موجوداتی نادرست است که به لحاظ زیست‌شناسی

انسان هستند، ناسازگار می‌باشد (۱۰). بر اساس این استدلال مبنای حق حیات شباهت زیستی به انسان‌ها نیست، بلکه مبنای حق حیات، مبنای عام‌تری است و آن عبارت است از داشتن آینده‌ای شبیه آینده ما، در نتیجه اگر انسان حق حیات داشته و قتل او به لحاظ اخلاقی نادرست باشد بر اساس مبنای شباهت زیستی، کشتن حیوانات و انواع غیر انسان به دلیل این‌که به لحاظ زیستی شباهتی به انسان‌ها ندارند، درست است، اما بر اساس مبنای دوم همه کسانی که از آینده‌ای شبیه آینده ما برخوردارند، حق حیات دارند چه انسان باشند، چه نباشند، زیرا ملاک حق حیات انسان بودن نیست، بلکه داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» است (۱۵). بنابراین اگر احتمال برخورداری از آینده‌ای شبیه آینده ما برای سایر موجودات نیز وجود داشته باشد، ممکن است انواع غیر انسان (موجوداتی که ساکن سیارات دیگرند و...) نیز دارای حق حیات باشند.

- لازم است استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» در مورد حیوانات این نیست که کشتن هر حیوانی غیر از انسان جایز است، زیرا ممکن است آینده برخی پستانداران بالفعل در سیاره ما، شباهتی با آینده ما داشته باشد و در نتیجه کشتن آن‌ها نیز به طور جدی نادرست باشد (۱۰)، زیرا ملاک نادرستی قتل داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» است، البته ممکن است این استدلال نتواند اشکالات طرفداران حقوق حیوانات را پاسخ دهد که در این صورت باز هم به اعتقاد مارکوس اشکالی به این نظریه وارد نیست، زیرا لازم نیست یک نظریه اخلاقی همه مسائل مورد بحث را حل کند، بلکه همین که بتواند سؤالات مربوط به بحث مورد نظر را پاسخ گوید، کافی است (۱۳).

لازم به ذکر است که این تعارض و ناسازگاری که وجه اشتراک نظریه مارکوس با نظریه‌های مربوط به شخص بودن است، ظاهراً یکی از مزایای این نظریه است، زیرا بر اساس هر دو نظریه تنها دلیل نادرستی کشتن انسان بودن نیست، یعنی تنها کشتن موجوداتی که به لحاظ زیستی شبیه انسان هستند، نادرست نیست، بلکه مؤلفه شخص بودن در نظریات مربوط به شخص و داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» در نظریه

مارکوس نقش تعیین‌کننده‌ای در نادرستی قتل انسان دارد. بنابراین با وجود اختلاف‌های اساسی که این دو نظریه با هم دارند، بر اساس این دو نظریه اگر موجودات غیر انسانی مانند حیوانات یا موجودات فضایی شخص باشند یا از آینده‌ای شبیه آینده ما برخوردار باشند، کشتن آن‌ها نیز مانند کشتن ما نادرست است و انسان نبودن آن‌ها ملاک ارزش‌گذاری برای داشتن حق حیات نیست. برخلاف استدلال «ذات نوعی» که ملاک حق حیات داشتن را تنها نوع انسانی بودن می‌داند، البته استدلال ذات نوعی در برابر کشتن دیگر موجودات غیر انسانی سکوت می‌کند، اما بر اساس آن هر موجودی که ذاتاً مانند انسان باشد و انسان بر آن صدق کند، ارزشمند است (۱۵).

مارکوس با بیان مزایای استدلال خود در پی به دست آوردن امتیازات ویژه برای نظریه خود است، غافل از این‌که با بیان برخی از این امتیازات در واقع نقص و تک‌بعدی بودن استدلال او آشکار می‌شود، زیرا بر اساس دیدگاه مارکوس که دیدگاهی مادی‌انگارانه است، تبیین آینده انسان شفاف نیست، به گونه‌ای که حتی در برخی موارد حیوانات و موجودات فضایی نیز در آینده انسان سهیم می‌شوند و مشخص نیست که مراد او از آینده بالارزش واقعاً چیست. اگر مراد او همان تمتعات و لذات مادی و فعالیت‌های روزمره باشد، حیوانات نیز از چنین آینده‌ای برخوردار خواهند بود و تفاوتی اساسی با ما ندارند، اما اگر استدلال مارکوس بر اساس دیدگاه دوگانه‌انگارانه تبیین شود این ابهام مرتفع می‌گردد، زیرا بر این اساس، انسان با حیوان تفاوتی ماهوی دارد؛ انسان برخلاف حیوان دارای روح الهی، عقل در مرتبه عالی و اختیار است. این امور سبب کسب کمالاتی برای انسان می‌شوند که برای حیوان به هیچ وجه قابل تصور نیست، کمالاتی که نوع زندگی پس از مرگ و برزخ انسان را رقم می‌زند. بنابراین انسان بر اساس کمالاتی که به دست می‌آورد، آینده‌ای دارد که برای حیوان اصلاً مطرح نیست، آن آینده مخصوص انسان‌هاست و دیگر موجودات غیر انسانی حتی پیشرفته‌ترین نوع آن‌ها نیز با انسان در آن آینده شبیه نیستند. بر همین اساس برای حیوانات فی‌نفسه اخلاق و زیست اخلاقی معنا ندارد، در حالی که برای انسان‌ها باید و نیاید‌های اخلاقی مطرح است. همچنین چگونگی زیست انسان

ارزشمند بر اساس دوگانه‌انگاری و جاودانه‌بودن نفس آدمی تقریر شود، چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید، زیرا آینده او محدود به آینده این دنیا نیست و در حقیقت آینده جاودان دیگری در انتظار اوست. شاید تحمل این درد و رنج‌های شدید بتواند در پالایش روح او مؤثر باشد و آینده ابدی او را بهتر سازد. در واقع آینده این دنیایی او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا فرصتی برای بهتر کردن آینده ابدی است، هرچند با درد و رنج همراه باشد. حال اگر به نیت خیر، برای رهایی از درد و رنج جانکاه و به دلیل نداشتن آینده‌ای آرام و لذت‌بخش کشته شود، آنگاه با از دست‌دادن تنها فرصت باقی مانده، آینده ابدی‌اش را نیز از دست خواهد داد. در حالی که شاید با صبر و تحمل به پالایش هرچه بیشتر روح خود کمک می‌کرد و امید رسیدن به زندگی بهتر در آینده ابدی او را به تلاش هرچه بیشتر در زندگی وامی‌داشت، زیرا دیگر تحمل این درد و رنج برای او معنادار است. در حالی که بر اساس استدلال مارکوس نمی‌توان به زندگی افراد رو به مرگ که از بیماری لاعلاج در رنج و سختی به سر می‌برند، معنا بخشید و آن‌ها را به تلاش برای ادامه زندگی تشویق کرد.

لازمه تصریح استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» نادرستی کشتن کودکان و نوزادان است، زیرا به یقین آن‌ها دارای آینده‌ای با ارزش‌اند و از نظر مارکوس حائز اهمیت است که نظریه‌اش درباره نادرستی قتل به آسانی نادرستی کشتن نوزادان و کودکان کم‌سن و سال را توجیه کند و حال آنکه نظریه‌هایی که نادرستی قتل را مبتنی بر شخص‌بودن می‌کنند، نه تنها نمی‌توانند مستقیماً نادرستی کشتن نوزادان و کودکان کم‌سن و سال را توجیه کنند، بلکه لازمه آن‌ها نادرستی نوزادکشی است. برخی از کسانی که به این دیدگاه معتقدند نه تنها به چنین لازمه‌ای تصریح می‌کنند، بلکه از آن خرسند نیز هستند و از آن به جد دفاع می‌کنند (۱۷-۱۸). در هر حال، مارکوس این مطلب را یکی دیگر از مزایای نظریه‌اش می‌داند (۱۰). بنابراین نظریه «آینده‌ای شبیه آینده ما» در باب نادرستی قتل، هم قوت و استحکام دلایل نظریه حرمت حیات را دارد و هم قوت دلایل نظریه شخص‌بودن را، در حالی که از ضعف هر دو نظریه به دور است. به علاوه، با شناختی اساسی

در این دنیا در چگونگی شکل‌گیری هویت او تأثیرگذار است و این اثرات در عالم دیگر که مربوط به ساحت معنوی انسان است، آشکار می‌شوند و آینده اصلی و جاودان او را می‌سازند. علاوه بر این که بر اساس این دیدگاه حتی مشترکات انسان‌ها و حیوانات از قبیل تمتعات مادی، خوردن و خوابیدن نیز می‌تواند معنای دیگری یابد و در چگونگی شکل‌گیری هویت انسان اثربخش باشد، زیرا انسان می‌تواند با دخالت‌دادن اموری، مانند حسن نیت که مربوط به بُعد معنوی است، از همین امور مادی در جهت شکل‌گیری صحیح هویت خود نقش داشته و رشد یابد. چنین بیانی تنها با نگاه کل‌نگر (۱۶) و توجه به بُعد معنوی انسان میسر است. بنابراین آینده انسان با این نگاه معنای شفاف و روشن‌تری می‌یابد و منحصر در آینده مادی نمی‌شود تا با از دست‌دادن این زندگی پایان پذیرد. همچنین بر این اساس می‌توان تقریر دیگری از استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» ارائه داد که از اشکالات وارد بر استدلال مارکوس نیز در امان باشد.

- استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» مستلزم نادرستی به‌کشی فعال (Active Euthanasia) نیست. برخلاف نظریه‌های قائل به حرمت حیات انسان که مستلزم نادرستی آن هستند، زیرا اشخاصی که دچار بیماری لاعلاجی هستند و با آینده‌ای همراه با درد و ناامیدی مواجه‌اند و آرزوی مرگ می‌کنند، اگر کشته شوند، متحمل ضرر و زیانی نخواهند شد. به عبارت دقیق‌تر، آینده با ارزش انسان است که قتل را در این نظریه نادرست می‌کند. در این صورت، قتل ضرورتاً ظلمی در حق این اشخاص نیست، البته ممکن است دلایل دیگری بر ممنوعیت به‌کشی فعال وجود داشته باشد که این مطلب دیگری است (۱۰).

همانطور که گذشت، بر اساس دیدگاه مادی‌انگاره مارکوس، کشتن کسانی که لحاظ اخلاقی نادرست است که از «آینده‌ای شبیه آینده ما» برخوردار باشند. بنابراین کسی که دچار بیماری لاعلاجی بوده و مدام در رنج و عذاب است و امیدی به آینده‌اش ندارد، در واقع آینده با ارزشی در انتظار او نیست. در نتیجه به نظر می‌رسد بنا بر دیدگاه مارکوس باید کشتن او به لحاظ اخلاقی مجاز تلقی شود، اما اگر آینده

جنین به لحاظ اخلاقی نادرست است، به همان دلیلی که قتل ما انسان‌ها نادرست است (۲۳) و این مطلب حاکی از آن است که مارکوس در مقاله‌اش تنها توانسته اثبات کند که چرا سقط جنین کشتن موجودی مثل ماست، نه آنکه چرا سقط جنین غیر اخلاقی است. بنابراین عنوان مقاله مارکوس درست انتخاب نشده است.

در واقع کود با اشکال به عنوان مقاله مارکوس می‌گوید آنچه مارکوس در مقاله‌اش اثبات کرده است، یعنی حقوق جنین به طور مطلق لوازم فاسدی، از جمله نادیده‌گرفتن موارد دشوار و تعارض جان مادر و جنین و نادرستی کشتن در دفاع از خود در پی دارد (۲۳). در حالی که به اعتقاد کود به چه دلیل صرف داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» به جنین حقوق مطلق می‌دهد. حداکثر چیزی که استدلال مارکوس برای جنین به ارمغان می‌آورد، حقوق جنین در نگاه نخست است، نه حقوق به طور مطلق (۲۳). پس به ادعای کود نمی‌توان از داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» نتیجه گرفت که جنین دارای حقوقی به طور مطلق نیز هست و نتیجه گرفت که سقط جنین به لحاظ اخلاقی مطلقاً نادرست است، زیرا در مقام تعارض، ممکن است جنین از چنین حقوقی برخوردار نباشد، همان‌گونه که در مورد سایر انسان‌ها نیز چنین است. همچنین به ادعای کود ملاکی که مارکوس بر اساس آن ادعا می‌کند سقط جنین غیر اخلاقی است، کشتن در دفاع از خود را نیز ممنوع خواهد کرد (۲۳)، در حالی که کشتن در دفاع از خود به نظر موجه می‌رسد. علاوه بر این، به ادعای کود فرض مارکوس مبنی بر شأن و منزلت اخلاقی جنین ادعایی بدون دلیل است، زیرا تنها توجیهی که مارکوس برای اثبات این فرض می‌آورد تمسک به سخن نویسندگان خاص سقط جنین می‌باشد (۲۳)، وی می‌نویسد: «بسیاری از روشن‌بین‌ترین و دقیق‌ترین نویسندگان درباره اخلاق سقط جنین... معتقدند، این که سقط جنین اخلاقاً مجاز است یا نه، منوط به این است که آیا جنین از سنخ موجوداتی است که پایان‌دادن به حیاتش جداً نادرست است یا از این سنخ موجودات نیست» (۱۰).

پس اشکال کود که در نهایت سبب اشکال به عنوان مقاله مارکوس می‌شود، مبتنی بر این نکته است که مارکوس فرض

درباره آنچه قتل را نادرست می‌کند نیز سازگار است. او همچنین تصریح می‌کند که این استدلال مبتنی بر بالقوگی نیست و آنچه در این تحلیل از لحاظ اخلاقی مهم است، داشتن آینده‌ای ارزشمند شبیه آینده ماست، نه مفهوم شخص یا شخص بالقوه یا الفاضلی مترادف با آن دو (۱۹).

۴- اشکالات استدلال آینده‌ای شبیه آینده ما

پیرامون استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» مقالات متعددی نگاشته شده و مارکوس نیز به برخی از آن‌ها پاسخ مستقیم داده است، از جمله کارسون استرانگ (Carson Strong) در سال ۲۰۰۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «بهترین استدلال سکولار علیه سقط جنین» درباره استدلال مارکوس، ادعان می‌دارد که استدلال او بر نادرستی سقط جنین از طریق نادرستی قتل ناموفق بوده است (۲۰). در ادامه مارکوس در سال ۲۰۱۱ به او پاسخ می‌دهد که شقوق دیگر استدلال بر نادرستی قتل که استرانگ مدعی شرح آن‌هاست، ناکافی است (۲۱). در پاسخ مارکوس، استرانگ مجدداً در سال ۲۰۱۲ به مارکوس اشکال گرفته و استدلال او را همچنان ناموفق می‌خواند (۲۲). از این دست مقالات درباره استدلال مارکوس متعدّدند اما پرداختن به همه آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد، لذا در ادامه برخی از مهم‌ترین اشکالات و ایرادات استدلال مذکور به صورت منسجم و نظام‌مند نقد و بررسی خواهد شد:

۵- ایراد به عنوان مقاله مارکوس

با بیان‌های متفاوتی به عنوان مقاله مارکوس «چرا سقط جنین غیر اخلاقی است» ایراد وارد شده است. برخی مانند آن کود (Ann E. Cudd) معتقدند که این عنوان خیلی عام‌تر از آن چیزی است که مارکوس در مقاله‌اش اثبات کرده است (۲۳). به اعتقاد او حداکثر چیزی که مارکوس می‌تواند ادعا کند در مقاله‌اش اثبات کرده، آن است که «چرا سقط جنین، کشتن موجودی مثل ما است» (۲۳)، نه آنکه «چرا سقط جنین غیر اخلاقی است»، زیرا با بررسی فرض اساسی مارکوس که تنها نکته مهم برای حل مسأله سقط جنین شأن و منزلت اخلاقی جنین است، روشن می‌شود که مارکوس برای جنین حقوق و آینده‌ای شبیه آینده ما، یعنی حقوق به طور مطلق قائل شده و در نهایت به این نتیجه رسیده که سقط

آن‌ها به عنوان اشکالات وارد بر مارکوس اشاره می‌کند و جواز سقط جنین‌های به لحاظ ذهنی معیوب که پسک از آن به عنوان اشکال به مارکوس یاد می‌کند، از جمله موارد تعارض حقوق است که مارکوس در مقام بیان آن‌ها نیست، لذا صریحاً اعلام می‌کند که به موارد خاص در مورد سقط جنین نمی‌پردازد (۱۰) و استدلالش بر نادرستی سقط جنین در نگاه نخست می‌باشد. در واقع عبارت مارکوس اشاره دارد به این مطلب که در مباحث مربوط به سقط جنین مانند هر موضوع دیگری، دو گونه بحث مطرح است. یکی حکم سقط جنین در نگاه نخست و دیگری حکم آن در مقام عمل و مارکوس در پی اثبات نادرستی سقط جنین در نگاه نخست بوده است، یعنی سقط کردن جنینی که طبیعی است و تعارضی نیز با دیگر احکام اخلاقی ندارد. نزاع اصلی میان موافقان و مخالفان درستی یا نادرستی سقط جنین نیز معمولاً در حکم آن در نگاه نخست است. اگر مارکوس در عنوان مقاله قیدی آورده و تصریح به نادرستی سقط جنین در همه موارد می‌کرد و در ضمن سقط جنین در چنین مواردی را نیز درست می‌دانست، اشکال وارد بود. حال آنکه در عنوان مقاله چنین قید و تصریحی به جواز سقط جنین‌های به لحاظ ذهنی معیوب دیده نمی‌شود و پسک این مطلب را بر اساس برداشت خود از استدلال مارکوس به او نسبت می‌دهد. بنابراین اشکالی به عنوان مقاله مارکوس وارد نیست، در صورتی که مارکوس در چنین مواردی نیز قائل به نادرستی سقط جنین باشد، می‌تواند به او اشکال وارد کرد که جنین‌های به لحاظ ذهنی معیوب از «آینده‌ای شبیه آینده ما» برخوردار نیستند، البته باید توجه داشت که لازمه چنین حکمی جواز کشتن کودکانی است که به لحاظ ذهنی جدا معیوب هستند. بنابراین اشکالات آن‌ها ناشی از برداشت نادرست از عبارات مارکوس بوده است.

۶- اشکال به لوازم استدلال مارکوس

از نظر مخالفان استدلال مارکوس مهم‌ترین لازمه استدلال او درجه‌ای بودن میزان نادرستی قتل است که پسک ضمن اشاره به آن بر اهمیت مفهوم شخص‌بودن (Personhood) در تقریر صحیح از نادرستی قتل تأکید کرده و اشکال را این‌گونه بیان می‌کند: «همه قتل‌های عمد به طور یکسان و به یک

اساسی (شأن و منزلت اخلاقی جنین) خود را تنها با تمسک به سخن نویسندگان سقط جنین و بدون ارائه هیچ گونه استدلالی مطرح کرده است. به علاوه از نظر کود، استناد به سخن این نویسندگان نیز نادرست است، زیرا حتی خود این نویسندگان نیز برای جنین حقوق مطلق قائل نیستند و موارد تعارض حقوق جنین و حقوق زن باردار را نیز مد نظر داشته‌اند (۲۳).

برخی دیگر مانند جerald اچ. پاسک (Gerald H. Paske) به بیان دیگری به عنوان مقاله مارکوس اشکال کرده‌اند. به اعتقاد او با وجود این‌که مقاله مارکوس چالشی جدی برای موافقان سقط جنین به وجود آورده، اما عنوان مقاله‌اش گمراه کننده است، زیرا در عنوان مقاله آمده «چرا سقط جنین غیر اخلاقی است» در صورتی که لازمه استدلال مارکوس جواز سقط کردن جنین‌های شدیداً از نظر روانی معیوب است، چون چنین جنین‌هایی از آینده‌ای شبیه آینده ما برخوردار نیستند. در نتیجه مارکوس در برخی از موارد جزء موافقان سقط جنین قرار می‌گیرد و نمی‌توان او را مطلقاً مخالف سقط جنین به شمار آورد، هرچند عنوان مقاله‌اش عام است و نادرستی هر سقط جنینی را شامل می‌شود (۲۴).

۱-۵- پاسخ به اشکال: در پاسخ به اشکال Cudd و

Paske، باید گفت مارکوس در مقاله «چرا سقط جنین غیر اخلاقی است» به وضوح بیان کرده است که در مقام بیان موارد تعارض و دشوار در رابطه با جنین نیست و به حقوق جنین در نگاه نخست می‌پردازد. همچنین تصریح می‌کند که هدف از مقاله‌اش اقامه استدلالی عام به نفع این ادعاست که اکثریت قاطع سقط جنین‌های عمدی، جداً غیر اخلاقی‌اند (۱۰).

به طور کلی تمامی اشکالاتی که آن‌ها به مارکوس وارد می‌کنند، به این دلیل است که آن‌ها پنداشته‌اند، مارکوس به حقوق جنین به‌طور مطلق قائل بوده و موارد تعارض را نادیده گرفته است و به همین جهت کود مدعی است که ملاکی که مارکوس بر اساس آن ادعا می‌کند سقط جنین غیر اخلاقی است، کشتن در دفاع از خود را نیز ممنوع خواهد کرد (۲۳). در حالی که مسأله دفاع از خود و موارد دیگری که کود به

به اعتقاد پسرک بنابر هر دو استدلال اهمیت و جایگاه مفهوم شخص در ارائه تقریر صحیح از نادرستی قتل و در نتیجه ناکارآمدی تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» واضح و آشکار می‌شود.

۱-۶- پاسخ مارکوس: مارکوس اشکال تساوی پسرک (درجه‌ای نبودن میزان نادرستی قتل) مبنی بر این‌که همه قتل‌ها به یک میزان نادرست‌اند را ذیل بیان نکاتی پاسخ می‌دهد:

- اشکال مارکوس به صغرای استدلال پسرک: مارکوس ابتدا این سؤال را مطرح می‌کند که چرا این اصل که همه قتل‌ها به یک میزان نادرست‌اند، صحیح فرض شده است؟ علت درستی این اصل چیست؟ (۲۵) پسرک در هیچ جایی از مقاله خود به اثبات این مقدمه از استدلالش نپرداخته است. بنابراین اشکال مارکوس به صغری استدلال پسرک وارد است، زیرا مارکوس قبل از ورود به بحث نادرستی سقط جنین به بررسی علل نادرستی قتل پرداخته و از رهیافت این مسأله بر نادرستی سقط جنین استدلال می‌کند. مسلماً در این‌باره برخی قتل و میزان نادرستی آن را به طور مطلق نادرست ندانسته و قائل به تفصیل شده‌اند، مانند قتل در دفاع از خود و... بنابراین تردید مارکوس به جا به نظر می‌رسد.

- به ادعای مارکوس میان تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» و این‌که همه قتل‌ها به یک اندازه نادرست‌اند، تعارضی وجود ندارد، زیرا این‌که بنا بر دیدگاه «آینده‌ای شبیه آینده ما» مقتول ۹ ساله بیشتر از آینده‌اش محروم می‌شود تا مقتول ۸۹ ساله و این‌که ممکن است بنا بر دیدگاه مذکور قاتل فرد ۹ ساله به ۱۰ بار اعدام سزاوار باشد و قاتل فرد ۸۹ ساله به ۱ بار اعدام، به این معنا نیست که این دیدگاه قتل فرد سالخورده را ناچیز می‌شمارد، بلکه بدان معناست که عقل درک می‌کند فرد ۹ ساله به دلیل صغر سن از آنچه می‌توانست در آینده بهره‌مند گردد، بیشتر محروم شده است و در نتیجه قاتل او هم باید بیشتر مجازات شود. بنابراین چنین دیدگاهی بیشتر با دریافت‌های عقل سلیم سازگار است. با وجود این ادراک باز فردی که دیدگاه «آینده‌ای شبیه آینده ما» را بر نادرستی قتل

میزان نادرست هستند؛ اینطور نیست که برای مثال قتل انسان ۹ ساله با قتل انسان ۸۹ ساله متفاوت باشد، هر دو قتل است و به یک میزان نادرست می‌باشد و مجازات هر دو هم یکسان است، زیرا در هر دو مورد شخص از هستی ساقط شده است، فرقی نمی‌کند این شخص ۹ ساله باشد یا ۸۹ ساله، مهم آن است که هر دو از بین رفته‌اند، اما لازمه دیدگاه «آینده‌ای شبیه آینده ما» چیز دیگری است. بر اساس این دیدگاه میزان نادرستی قتل‌ها باهم متفاوت بوده و ملاک نادرستی قتل برخوردار از آینده با ارزش می‌باشد. در نتیجه کشتن انسان ۹ ساله بسیار بدتر از کشتن انسان ۸۹ ساله است زیرا آینده‌ای که انسان ۹ ساله از آن محروم خواهد شد، فراتر از آینده‌ای است که فرد ۸۹ ساله از آن محروم می‌گردد. این در حالی است که درجه‌ای بودن نادرستی قتل قابل قبول نیست. بنابراین تقریر صحیح از نادرستی قتل بایستی بر مفهوم شخص استوار باشد، نه آینده‌ای ارزشمند شبیه آینده ما (۲۴).

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان استدلال پسرک بر اهمیت مفهوم شخص بودن در تقریر صحیح از نادرستی قتل را طی دو استدلال به شیوه منطقی زیر بیان کرد. مطابق با استدلال نخست:

- طبق تقریر صحیح از نادرستی قتل همه قتل‌های عمد به یک میزان نادرست هستند.

- بنا بر نظریه شخص بودن، همه قتل‌های عمد به یک میزان نادرست هستند.

- در نتیجه تقریر صحیح از نادرستی قتل مبتنی بر نظریه شخص بودن است.

و مطابق استدلال دوم:

- طبق تقریر صحیح از نادرستی قتل همه قتل‌های عمد به یک میزان نادرست هستند.

- بر اساس تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» همه قتل‌های عمد به یک میزان نادرست نمی‌باشند و میزان نادرستی قتل افراد مختلف بر اساس میزان آینده از دست‌رفته ایشان متفاوت می‌شود.

- تقریر صحیح از نادرستی قتل بر اساس تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» نمی‌باشد.

دیدگاه «آینده‌ای شبیه آینده ما» ارزش آینده فرد به ارزشمند شمردن آینده توسط خود فرد بستگی دارد، حال ممکن است این ارزشمندی در زمان حال برای فرد موجود باشد یا در آینده حاصل شود. مهم آن است که خود فرد زندگی‌اش را با ارزش بداند. از این جنبه نه‌تنها از استدلال مذکور ناچیز شمردن قتل سالخورده نسبت به فرد جوان به دست نمی‌آید، چه بسا زندگی فرد سالخورده مهم‌تر نیز به نظر می‌رسد.

شاید از مقایسه مورد ۲ و ۳ این‌گونه به نظر رسد که در کلام مارکوس تناقض و ناسازگاری وجود دارد، زیرا در جایی می‌گوید رهیافت عقل آن است که زندگی انسان‌های جوان مهم‌تر است، زیرا در صورت قتل از آینده خود بیشتر محروم می‌شوند. در صورتی که در جای دیگر می‌گوید زندگی افراد سالخورده مهم‌تر است، زیرا برای مابقی عمر خویش بیشتر ارزش قائل‌اند (۲۵)، اما واقع امر آن است که این ظاهر بیان اوست. در مورد دوم قتل فرد جوان و سالخورده فی‌نفسه و به خودی خود مد نظر است، فارغ از ارزشمندشمردن شدن توسط خود فرد و تنها برداشت اذهان عمومی از این واقعه بیان می‌شود، اما در مورد سوم نگاه به مسأله از جنبه خود فرد است، این‌که آینده خویش را چقدر ارزشمند می‌داند تعیین کننده ارزش زندگی اوست. بنابراین به نظر می‌رسد مارکوس از دو جهت مسأله را بررسی کرده است و اشکالی به او وارد نباشد.

- اگر هدف اصلی از مجازات قاتل، بازدارندگی دیگر افراد جامعه از ارتکاب قتل از طریق ارعاب و تهدید باشد، بنابراین نباید میان مجازات‌های قتل با توجه به میزان از دست‌دادن آینده قربانی تفاوتی وجود داشته باشد (۲۵)، زیرا یک بار اعدام قاتل کافی است تا دیگر افراد به ارتکاب این عمل اقدام نکنند. به نظر می‌رسد این پاسخ مارکوس ربطی به اشکال پسر ندارد، زیرا اشکال پسر بر تقریر نادرستی قتل بر اساس ارزش «آینده‌ای شبیه آینده ما» می‌باشد که سبب درجه‌ای بودن میزان نادرستی قتل می‌گردد، در حالی که پاسخ مارکوس به هدف از مجازات قاتل پرداخته است. هدف از مجازات هیچ ربطی به تعیین نادرستی قتل بر اساس ارزش آینده افراد ندارد، زیرا هدف از مجازات قاتل هرچه که باشد، باز اشکال

پذیرفته است به مجازات قتل در هر دو مورد به طور مساوی رضایت می‌دهد، زیرا ۱۰ بار اعدام غیر ممکن است (۲۵).

در این بخش گویا مارکوس میان مقام نظر و عمل تفاوت قائل شده است و پاسخ خود را تحت این دو عنوان بیان می‌کند. به اعتقاد او در مقام نظر است که دیدگاه «آینده‌ای شبیه آینده ما» قتل فرد جوان را بسیار بدتر از قتل فرد سالخورده می‌داند. اگر این مسأله را به عقل سلیم یا عرف عرضه کنیم، آن‌ها نیز این‌گونه قضاوت می‌کنند که کشته‌شدن یک جوان بسیار تأسفبارتر از کشته‌شدن یک فرد سالخورده است و به همین دلیل است که اغلب از فوت یک جوان بسیار بیشتر رنجیده شده و در مورد او گفته می‌شود ناکام از این دنیا رفته است. این بدان معناست که همگی اذعان داریم قربانی جوان نسبت به فرد سالخورده کم‌تر از مواهب زندگی و آنچه در آینده می‌توانسته از آن‌ها برخوردار باشد، بهره برده است، در حالی که فرد سالخورده تقریباً از آنچه در آینده زندگی‌اش بوده، بهره کافی را برده است و این رهیافت عقل به معنای کوچک‌شمردن قتل فرد سالخورده نیست، اما در مقام عمل قاتل هر دو فرد به یک بار اعدام محکوم می‌شوند، زیرا امکان اعدام بیش از یک بار میسر نیست، گرچه اگر امکان مجازات شدیدتر قاتل انسان جوان بود، در مقام عمل نیز به مجازات شدیدتر باید اقدام می‌شد.

- از سوی دیگر نه‌تنها میان این اصل که همه قتل‌ها به یک میزان و درجه نادرست‌اند و استدلال بر نادرستی قتل مبنی بر از دست‌دادن آینده ارزشمند تعارضی نیست، بلکه سازگاری نیز وجود دارد، زیرا ارزش آینده هر فرد به دیدگاه او نسبت به آینده‌اش بستگی دارد و با افزایش و کاهش سن به طور مستقیم تغییر می‌کند. اگر به سراغ افرادی که به هر علتی در شرف مرگ هستند، برویم خواهیم یافت که آن‌ها برای آینده خود ارزش بیشتری قائل‌اند و بهتر و بیشتر زمان باقیمانده عمر خود را معتنم می‌شمارند، زیرا نسبت به افراد دیگر مدت زمان کم‌تری برای آن‌ها باقی است تا از آن بهره و لذت برند. بنابراین آینده ایشان در نظر خودشان بسیار باارزش‌تر است (۲۵). در این مورد مارکوس از جنبه دیگری به پسر پاسخ می‌دهد و آن نگاه ظریف این دیدگاه به خود فرد است. طبق

یا دشوار است، امکان کاربرد این استدلال وجود ندارد، پس استدلال مارکوس ناکارآمد جلوه می‌کند.

این‌که مارکوس از یکسو بر ارزش آینده افراد تأکید می‌کند و از سوی دیگر بر غیر قابل سنجش بودن آن، دلیلی بر ناسازگاری در گفتار او نیست، زیرا این‌که ابزار لازم برای سنجش و مقایسه ارزش آینده افراد وجود ندارد، هرچند نقص به شمار می‌آید، اما دلیلی بر نبود آینده ارزشمند نخواهد بود. این نقص مربوط به ابزار است، نه اصل وجود آینده ارزشمند. آنچه مارکوس در نادرستی قتل مطرح می‌کند آن است که ما نباید متعرض به جان دیگری شویم، به این دلیل که آن‌ها نیز همانند ما از آینده‌ای با ارزش برخوردارند، همانطور که آینده ما برای ما با ارزش است آینده دیگران هم برای ایشان ارزشمند است و کسی حق سلب آن را ندارد. حال اگر امکان مقایسه و سنجش ارزش آینده افراد با یکدیگر وجود ندارد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که هیچ ارزشی وجود ندارد؟ مسلماً پاسخ منفی است، اما این‌که چرا نمی‌توان میزان ارزشمندی افراد را با یکدیگر مقایسه کرد، به دلیل آن است که این امر به عوامل متعددی از جمله کمیت عمر افراد، چگونگی گذران عمر، شخصیت افراد، میزان اثرگذاری افراد بر جامعه و دیگران و بسیاری از عوامل دیگر بستگی دارد که همگی آن‌ها در دسترس ما نیستند، لذا سنجش میزان ارزشمندی آینده انسان‌ها یا دشوار است یا غیر ممکن. بنابراین به اصل استدلال مارکوس که همه انسان‌ها از آینده‌ای ارزشمند برخوردارند از این جهت اشکالی نیست.

۷- اشکال به مبانی مارکوس

مبانی مارکوس در تبیین استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» بر نادرستی قتل انسان و در نتیجه نادرستی سقط جنین را می‌توان تحت عناوین زیر بیان کرد:

- داشتن حق حیات مبتنی بر برخورداری از «آینده‌ای شبیه آینده ما».

- برخورداری جنین از «آینده‌ای با ارزش شبیه آینده ما».

- تبیین آینده با ارزش تنها با توجه به بُعد مادی و این‌جهانی انسان.

پسک مبنی بر این‌که لازمه استدلال مارکوس متفاوت بودن مجازات قاتل در قتل فرد جوان و سالخورده می‌باشد، به قوت خود باقی است.

- به اعتقاد مارکوس این‌که همه قتل‌ها به یک اندازه نادرست‌اند و طبعاً مجازات آن‌ها نیز یکسان است، دلایل متعددی دارد. شاید دشواری سنجش میزان ارزش آینده از دست‌رفته مقتولان، قاضیان را بر آن داشته تا بر تساوی نادرستی همه قتل‌های عمد و در نتیجه مجازات یکسان آنان رضایت دهند (۲۵). در حالی که جای این سؤال واقعاً باقی است که آیا قتل یک انسان فرهیخته با قتل یک انسان دون‌پایه به لحاظ اخلاقی یکسان است، هرچند به لحاظ حقوقی نمی‌توان تفاوتی میان مجازات قتل‌های عمد قائل شد، اما به لحاظ اخلاقی مسأله همچنان باقی است. بنابراین گویا نظر مارکوس هم آن است که در صورت امکان اندازه‌گیری میزان ارزش آینده افراد بهتر آن است که بر اساس میزان ارزش، مجازات قتل‌های عمد تعیین شود.

علاوه بر این‌که تفاوت یا عدم تفاوت احکام به لحاظ حقوقی دلیلی بر لزوم تفاوت یا عدم تفاوت احکام به لحاظ اخلاقی نیست. شاید به لحاظ حقوقی قتل دانشمند و فرد عادی با هم متفاوت نباشند، اما به لحاظ اخلاقی متفاوت باشد (۲۶). شاید بتوان اشکال پسک را به این صورت بسط داد که اگر قبح قتل به دلیل ارزشمندی آینده افراد باشد، آنگاه این ارزشمندی یا قابل سنجش و اندازه‌گیری است یا خیر، در صورت نخست منجر به اشکال پسک، یعنی درجه‌ای بودن میزان نادرستی قتل می‌شود و در صورت دوم اگر میزان ارزشمندی آینده افراد قابل سنجش نباشد، چنانکه خود مارکوس هم به این مطلب در پاسخ‌های خود به پسک اعتراف کرده است، اساساً طرح آینده ارزشمند چه سودی دارد؟ بنابراین در هر صورت، استدلال مارکوس با تالی فاسدهایی مواجه است که نظریه او را به چالش می‌کشاند. اشکال پسک نیز به همین نکته است که اولاً لازمه استدلال مارکوس دخالت ارزش آینده افراد در همه امور از جمله نادرستی قتل می‌باشد؛ ثانیاً از آنجا که سنجش ارزش آینده افراد غیر ممکن

گاوها یا خوک‌ها یا هر حیوان دیگری؟ پاسخ در مفهوم شخص بودن نهفته است (۲۴). این که مارکوس می‌گوید «آینده‌ای شبیه آینده ما» در واقع خود و دیگر انسان‌ها را در داشتن آینده و... مشترک می‌داند. علت این اشتراک چیست؟ آیا جز این است که همه ما شخص هستیم و در نتیجه از آینده مشترک برخورداریم.

- به ادعای پسرک شخص بودن است که «آینده‌ای شبیه آینده ما» را ممکن می‌سازد. حق حیات نیز با شخص بودن تحقق می‌یابد، زیرا برای بهره‌مندی از آینده ابتدا باید شخص بود. همچنین برای برخورداری از حق حیات نیز ابتدا باید شخص بود. به اعتقاد او بررسی مزایای استدلال مارکوس این مسأله را کاملاً نشان می‌دهد (۲۴):

پسرک با تأمل در این عبارت مارکوس که می‌گوید: «دیدگاه من با این ادعا که تنها کشتن موجوداتی نادرست است که به لحاظ زیست‌شناسی انسان هستند، ناسازگار می‌باشد» (۱۰)، این سؤال را مطرح می‌کند که چرا مارکوس برای موجودات غیر انسانی فرضی در سیارات دیگر که ممکن است از «آینده‌ای شبیه آینده ما» برخوردار باشند، حق حیات قائل است. تفاوت غیر انسانی‌هایی که حق حیات دارند از غیر انسانی‌هایی (سایر حیوانات مانند گاوها و...) که فاقد چنین حقی‌اند، در چیست؟ (۲۴) از یکسو، برای برخی موجودات غیر انسانی که آینده‌ای شبیه آینده ما دارند، حیات قائلیم و از سوی دیگر، میان ما و آن‌ها به لحاظ فیزیکی هیچ گونه اشتراکی وجود ندارد و از سوی سوم، هم ما و هم موجودات غیر انسانی با سایر حیوانات مشترک نیستیم. بنابراین آنچه موجب اشتراک ما و این موجودات و نسبت‌دادن حق حیات به آن‌ها شده است، ویژگی‌های غیر مادی میان ما و آن‌هاست. پسرک معتقد است به طور شهودی می‌یابیم که شخص بودن مجموعه‌ای از ویژگی‌های غیر مادی است که موجودات غیر انسانی فرضی را با ما مشترک می‌کند، به گونه‌ای که نه آن‌ها و نه ما با سایر حیوانات مشترک نیستیم. به اعتقاد پسرک این همان شخص‌بودنی است که موجب می‌شود «آینده‌ای شبیه آینده ما» ممکن شود و موجودات غیر انسانی که همانند ما شخص هستند از آن برخوردار باشند. همچنین شخص بودن

اشکالات به مبانی مارکوس در برخی مواقع به رد استدلال او منجر شده و در برخی موارد دیگر سبب طرح تقریری نواز استدلال مذکور شده است.

۱-۷- اشکال بر مبنای شخص بودن: در اشکال به

مبانی مارکوس بر اساس مبنای شخص بودن به دو صورت به او اشکال می‌شود که در نتیجه آن مبنای اول و دوم مارکوس رد می‌شود؛ گاهی شخص بودن مبنایی می‌شود در استدلال بر داشتن حق حیات و از این طریق استدلال مارکوس بر نادرستی قتل و در نتیجه نادرستی سقط جنین رد می‌شود، زیرا مارکوس مبنای داشتن حق حیات را داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما» عنوان می‌کند؛ گاهی شخص بودن مبنا می‌شود در مقابل شخص نبودن جنین، در نتیجه با استدلال بر این که جنین شخص نیست، او را واجد برخورداری از ویژگی‌های اشخاص همچون برخورداری از آینده اشخاص ندانسته و از این طریق استدلال مارکوس بر نادرستی سقط جنین به چالش کشیده می‌شود؛ در ذیل به هر دو قسم پرداخته خواهد شد.

۱-۷-۱- کافی نبودن «آینده‌ای شبیه آینده ما» برای

داشتن حق حیات: پسرک مسأله سقط جنین را بر شخص بودن مبتنی می‌کند نه انسان بودن و معتقد است کسانی از حق حیات برخوردارند که شخص به حساب می‌آیند. او مبنای استدلال مارکوس، یعنی کافی بودن «داشتن آینده‌ای شبیه آینده ما» را برای داشتن حق حیات رد می‌کند. به اعتقاد او، حتی مارکوس هم مفهوم شخص بودن را برای اثبات مبنای خود پیش‌فرض گرفته است، در حالی که آن را برای داشتن حق حیات لازم نمی‌داند. او برای اثبات این ادعای خود شاهد مثال‌هایی ذکر می‌کند از جمله:

- به ادعای پسرک وقتی مارکوس در بیان علت اصلی نادرستی قتل، محرومیت مقتول از «آینده‌ای شبیه آینده ما» را عنوان می‌کند، در واقع به طور ضمنی مفهوم شخص بودن را پذیرفته است، زیرا به اعتقاد مارکوس نادرستی قتل به این دلیل است که مقتول از «آینده‌ای شبیه آینده ما» محروم می‌شود، در حالی که در صورت زنده بودن از آن آینده بهره‌مند می‌شد. سؤال مهم اینجاست که چرا مارکوس می‌گوید آینده‌ای شبیه آینده «ما» و نمی‌گوید آینده‌ای شبیه آینده

است که حق حیاتی را که مارکوس بیان می‌کند، محقق می‌سازد (۲۴).

پسک با تأمل در عبارت دیگر مارکوس که می‌گوید: «این‌که از دست‌دادن آینده مقتول همان ویژگی نادرست‌کننده کشتن اوست، مستلزم آن نیست که به‌کشی فعال نادرست باشد» (۱۰)، معتقد است آنچه می‌تواند جواز به‌کشی فعال را توجیه کند آن است که شخص‌بودن در انسان بیهوش یا در کما در اثر درد و رنج مشقت‌بار مضمحل گشته است (۲۴). بنابراین جواز به‌کشی فعال ناشی از نابودشدن شخص است که در نتیجه فقدان آن، آینده‌ای هم نخواهد بود، لذا دیدگاه مارکوس نیز با جواز به‌کشی فعال سازگار است.

پسک پس از بررسی استدلال و دفاعیات مارکوس از استدلالش، مدعی می‌شود دیدگاه مارکوس مفهوم شخص‌بودن را پیش‌فرض گرفته است، هرچند که او قائل به نفی مفهوم شخص‌بودن به عنوان اصل کافی برای داشتن حق حیات است.

۲-۷- پاسخ مارکوس: پاسخ مارکوس به اشکال پسک مبنی بر این‌که تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» مفهوم شخص را از پیش‌فرض گرفته است را می‌توان به شیوه منطقی زیر تقریر کرد:

اول، اگر تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» مفهوم شخص را از پیش‌فرض گرفته باشد، آنگاه بایستی همانند نظریات شخص‌محور با اشکالات مخصوص به آن‌ها همچون نوزاد کشی، کودک کشی و... نیز مواجه باشد؛ دوم، اما تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» با چنین اشکالاتی مواجه نیست، زیرا طبق این تقریر حتی کشتن جنین نیز به لحاظ اخلاقی نادرست است، چه رسد به کشتن نوزادان و کودکان کم سن و سال.

بنابراین نه‌تنها هرگز مفهوم شخص در تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» از پیش‌فرض نشده است، بلکه هیچ نقشی را نیز در آن ایفا نکرده است (۲۵) و به همین دلیل مارکوس تقریر «آینده‌ای شبیه آینده ما» را برتر از نظریه شخص‌بودن می‌داند.

۸- عدم برخوردارگی جنین از «آینده‌ای شبیه آینده ما»
پیترکا. مکینری (Peter K. Mcinerney) از جمله فیلسوفان اخلاق است که با مبنای شخص‌بودن و مقایسه مراحل شخص‌شدن و مراحل رشد جنینی به نقد مبنای مارکوس می‌پردازد. به ادعای او، گرچه مارکوس غیر منتج‌بودن استدلال‌های دیگر مخالفان سقط جنین را نشان داده است، اما نتوانسته به خوبی از نادرستی سقط جنین مبنی بر این‌که جنین دارای «آینده‌ای شبیه آینده ما» است دفاع کند، زیرا آینده ما امری بالفعل است، در حالی که آینده جنین به صورت بالقوه می‌باشد.

به اعتقاد او این‌که جنین‌ها در حال حاضر آینده‌ای شبیه آینده ما دارند و ممکن است از آن محروم شوند (۱۰)، در استدلال مارکوس مسلم فرض شده و استدلال او را دچار اشکال کرده است. در صورتی می‌توان بر استدلال مارکوس استناد کرد و از نادرستی کشتن انسان‌های بالغ به نادرستی کشتن جنین پی برد که آن ویژگی‌ای که در انسان‌های بالغ سبب نادرست‌بودن قتل آن‌ها می‌شود در جنین نیز در مرحله جنینی موجود باشد (۲۷). ویژگی مشترک میان جنین و انسان‌های بالغ مهم است، زیرا در صورت وجود آن ویژگی است که جنین همانند انسان‌های بالغ بوده، احکام یکسانی از جمله نادرستی قتل در مورد آن‌ها صدق می‌کند، اما در مورد همانندی جنین و انسان‌های بالغ اختلاف نظر وجود دارد که منشأ بروز دیدگاه‌های گوناگونی درباره درستی یا نادرستی سقط جنین شده است. مکینری از جمله افرادی است که میان جنین و انسان‌های بالغ تفاوت قائل است. او با بیان مراحل رشد جنین و مراحل مختلف شخص‌شدن و بیان تفاوت‌های موجود میان آن دو مانند تفاوت میان ارتباط شخص با آینده‌اش و ارتباط جنین با آینده خود به این نتیجه می‌رسد که جنین همانند انسان‌های بالغ نبوده و در نتیجه از آینده‌ای شبیه آینده ما نیز برخوردار نیست. بر اساس دوگانه انگاری می‌توان گفت جنین پس از دمیده‌شدن روح آینده‌ای مانند آینده ما دارد و قبل از آن از آینده‌ای مانند آینده ما برخوردار نیست، چون واجد روحی نیست که با مردن همچنان باقی باشد.

موقت به سر می‌برد. بنابراین شخص خواب یا شخصی که به طور موقت دچار بیهوشی شده، به شدت با آینده‌اش ارتباط دارد. در نتیجه کشتن او در حال بیهوشی یا خواب محروم کردن او از آینده‌اش می‌باشد (۲۷)، اما جنین چنین ارتباطی با آینده‌اش ندارد.

گرچه نوزادان همانند اشخاص بالغ از همه پیچیدگی‌های فیزیولوژیکی برخوردار نیستند، اما به دلیل داشتن ادراکات، باورها، تمایلات، احساسات و یادگیری از جنین متمایز بوده و با آینده خود به صورت بالفعل مرتبط می‌باشند (۲۷). اما وضعیت جنین بسیار متفاوت است. جنین در مراحل اولیه رشد بوده، نه دارای زندگی غیر مادی (مانند احساسات، باورها و تمایلات) همانند نوزادان تازه متولد شده است و نه دارای مغز و سیستم عصبی پیشرفته همانند انسان‌های بالغ. بنابراین هیچ یک از روابط اصلی با آینده بالفعل که در اشخاص وجود دارد در جنین موجود نیست (۲۷)، البته برخی پیوستگی‌های بیولوژیکی بین جنین و آینده‌اش وجود دارد، مانند این که مراحل بعدی شخص شدن «آینده» جنین را می‌سازند، اما جنین ارتباط بسیار کمی با زندگی شخصی آینده‌اش دارد، به گونه‌ای که سقط شدن نمی‌تواند او را از آن زندگی (شخصی) محروم کند، زیرا جنین در مرحله جنینی «دارای» آینده بالفعلی که انسان‌های عادی «دارای» آن هستند، نمی‌باشد (۲۷).

بنا بر آنچه گذشت، به اعتقاد مکینرنی «داشتن آینده» تنها بیانگر آن است که جنین در زمان خودش از آینده بالفعلی برخوردار نیست تا امکان محرومیت از آن را داشته باشد، درست همانند سلول انسانی که ممکن است انتخاب شود تا در مسیر رشد قرار گرفته و به شخص تبدیل شود. همانطور که این سلول انسانی دارای آینده بالفعلی نیست، جنین نیز به طور مشابه تنها قوه رسیدن به آینده بالفعل را دارد، به همین دلیل کشتن جنین با کشتن انسان بالغ طبیعی به لحاظ اخلاقی بسیار متفاوت است (۲۷).

بنابراین طبق اشکال مکینرنی مارکوس نمی‌تواند بر نادرستی سقط جنین از طریق نادرست بودن کشتن انسان‌های بالغ طبیعی مبنی بر داشتن «آینده‌ای شبیه آینده ما»

به اعتقاد مکینرنی، همه اشخاص در طول زندگی خود مراحل متعددی را طی می‌کنند. در بررسی این مراحل شواهد بسیاری بر وجود ارتباط میان مراحل ابتدایی شخص شدن و مراحل بعدی یافت می‌شود، به گونه‌ای که مراحل بعدی «آینده شخص» را می‌سازند، در حالی که نه این مراحل و نه ارتباط میان این مراحل در جنین قابل مشاهده نیست، مانند:

- قدرت یادآوری گذشته در زمان حال توسط اشخاص که گواه بر وجود استمرار حافظه در مراحل گوناگون است (۲۷).
- ارتباط بین نیت انجام عمل و عمل به گونه‌ای است که شخص ابتدا نیت کرده و پس از آن عمل می‌کند. در واقع نیت، شخص را به پیش می‌برد تا به عمل برساند. این ارتباط میان مراحل قبلی و بعدی در تمامی مراحل شخص شدن وجود دارد و گواه بر استمرار شخصیت در مراحل گوناگون است (۲۷).

- پردازش‌های ذهنی از جمله تعمیم مشاهدات یا هضم تجربه‌ای عاطفی که در طول زمان رخ می‌دهد (۲۷)، برای مثال هنگام بروز حوادث ناگوار، مانند از دست دادن عزیزترین افراد، هضم این تجربه عاطفی ناگوار در همان لحظه حاصل نمی‌شود، بلکه نیاز به زمان بیشتری دارد، هرچند حادثه در زمان کنونی رخ داده است، اما آرامش از دست‌رفته در طول زمان باز خواهد گشت. بنابراین در اینجا با دو مرحله زمانی رو به رو هستیم: یکی زمان کنونی که در آن حادثه ناگوار رخ داده است و دیگری هضم آن حادثه که در زمانی متأخر حاصل می‌شود و این چیزی نیست جز سلسله‌ای از ارتباطات میان مراحل کنونی و متأخر زندگی اشخاص که اگر میان مراحل قبل و بعد اشخاص اتصال و ارتباط وجود نداشت جنین فرآیندی مشاهده نمی‌شد.

- شکل‌گیری تدریجی باورها، تمایلات و عادات در اشخاص (۲۷) گواهی بر وجود استمرار زندگی غیر مادی در اشخاص است، زیرا باورها، تمایلات و عادات در یک آن حاصل نمی‌شوند، بلکه در طول زمان در فرد شکل می‌گیرند و این امور مربوط به بخش غیر مادی زندگی اشخاص است.

بسیاری از این روابط میان مراحل قبلی و بعدی شخص شدن وجود دارد، حتی زمانی که شخص در خواب یا در بیهوشی

بلکه باید مردن را به معنای جداسدن روح از بدن و توقف حیات بدن و استمرار حیات روح دانست. بنابراین قاتل با ارتکاب قتل موجبات جداسدن روح از بدن را فراهم می‌آورد که روح همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و بدن در زیر خاک نابود می‌شود. در این صورت، سقط جنین در صورتی قتل نفس به شمار می‌آید که جنین واجد روح شده باشد و اگر پیش از ولوج روح جنین سقط شود، قتلی صورت نگرفته است، چون جنین واجد روحی نبوده است تا با قتل از بدنش جدا شود. از این رو سقط جنین به جهت این که قتل نفس به شمار نمی‌آید، به لحاظ اخلاقی از این جهت نادرست نیست.

نکته مهم در اینجا این است که جنین در چه زمانی واجد روح می‌شود تا بعد از آن سقط جنین ارتکاب قتل نفس به شمار آید و پیش از آن ارتکاب قتل نفس به شمار نیاید. بر اساس مبنایی که در این نوشتار اتخاذ شده سقط جنین از لحظه لقاح در هر صورت نادرست است، ولی نادرستی آن در صورتی که جنین واجد روح شده باشد، به جهت ارتکاب قتل نفس است، اما در صورتی که روح در جنین دمیده نشده باشد، نادرستی سقط جنین به این دلیل است که جنین گرچه هنوز انسان نشده است، اما دارای شأن و منزلت اخلاقی است و سقط کردن آن به لحاظ اخلاقی نادرست است. نکته دیگر این که بر اساس این مبنا می‌توان تقریر بهتر و قوی‌تری از استدلال آینده‌ای شبیه آینده ما در نادرستی سقط جنین ارائه داد.

نتیجه‌گیری

آینده‌پژوهی که مارکوس برای ما ترسیم کرده است، آینده‌ای این‌جهانی و صرفاً مادی است. اگر آینده آدمی تنها محدود به حیات مادی و این‌جهانی باشد، شاید آن‌گونه که باید و شاید ارزشمند تلقی نشود. اگر بنا است آدمی با مردن نیست و نابود شود و هیچ چیزی از او باقی نماند، چه تفاوتی می‌کند که چند روز بیشتر زندگی کند یا کم‌تر. تبیین نادرستی قتل با آینده‌ای که محدود به زندگی مادی این‌جهانی است، شاید کمی چالش‌برانگیز باشد، اما با نگاه کل‌نگر به انسان، اگر حیات آدمی از یکسوی، منحصر در حیات مادی و

استدلال کند، زیرا میان جنین و انسان‌های بالغ طبیعی که اکنون موجود هستند تفاوت‌های بسیار وجود دارد، از جمله نوع ارتباط ایشان با آینده خویش، زیرا جنین برخلاف انسان‌های بالغ از آینده بالفعل برخوردار نیست، در حالی که انسان‌های بالغ در زمان موجودبودنشان از آینده بالفعل خود برخوردارند، لذا این دو دارای آینده مشابهی نیستند.

۱-۸- پاسخ مارکوس: از نظر مارکوس ادعای مکینری به

نتیجه کاذب منجر می‌شود، زیرا این‌که جنین با آینده‌اش همچون انسان بالغ طبیعی ارتباط ندارد، مستلزم این نیست که جنین به هیچ وجه با آینده‌اش مرتبط نباشد. جنین حقیقتاً موجودی انسانی است با این تفاوت که او در مراحل اولیه زندگی‌اش به سر می‌برد. بنابراین در صورت سقط شدن، او نیز همانند دیگر انسان‌های بالغ از آینده‌اش محروم می‌شود، چون نتوانسته است عمر طبیعی‌اش را تجربه کند. علاوه بر این، مکینری هیچ استدلالی بر ادعایش اقامه نکرده، هر چند زمینه سازی خوبی برای استدلال پسر کرده است (۲۵).

۲-۸- اشکال بر مبنای دوگانه‌نگاری: بیشتر

استدلال‌هایی که به سود یا زیان سقط جنین اقامه شده‌اند، انسان را موجودی کاملاً مادی پنداشته، لذا در تحلیل‌ها و نفی و اثبات‌های خود تنها جنبه مادی انسان را مد نظر قرار داده‌اند و حال آنکه اگر انسان را موجودی دوبعدی بدانیم، تحلیل مسأله سقط جنین و درستی و نادرستی آن به لحاظ اخلاقی باید به گونه‌ای دیگر باشد. در این نگاه نکته مهم آن است که از این دو بعد کدام یک، بعد اصلی است و کدام یک، بعد غیر اصلی و یا این‌که شق سومی در کار است. همچنین حضور بعد غیر بدن در چه مرحله‌ای از رشد بعد بدن تحقق می‌یابد. آیا بعد غیر بدن با نابود شدن بعد بدن نابود می‌شود و یا به حیات خود همچنان ادامه می‌دهد.

بنا بر این‌که انسان دارای دو بعد بدن (مادی) و غیر بدن (و چه بسا غیر مادی به نام روح یا نفس) باشد (۳۲-۲۸) و از این دو ساحت، ساحت اصلی روح باشد و بدن در خدمت روح، و با توقف حیات بدن روح همچنان به حیات خود ادامه دهد، حیات و ممات انسان را کاملاً به گونه دیگری باید تحلیل کرد. دیگر نمی‌توان مردن را به معنای نیست و نابود شدن گرفت،

جسمانی نباشد و از سوی دیگر، جاودانه نیز باشد و از سوی سوم، رابطه مستقیمی میان زندگی این جهانی و آن جهانی برقرار باشد، به گونه‌ای که نحوه زندگی این جهانی، نحوه زندگی آن جهانی را رقم زند، به یقین این تقریر نو از استدلال «آینده‌ای شبیه آینده ما» بهتر می‌تواند نادرستی قتل را تبیین کند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه ادعای مارکوس با چالش‌هایی رو به رو است، اما می‌توان با تقریری نو به رفع این چالش‌ها پرداخت و آن را قابل دفاع کرد.

References

1. Alcorn R, Pro Life Answers to pro choice Arguments, USA: Library of Congress; 1994.
2. Noonan JT. An almost absolute value in history. *The Morality of Abortion: Legal and Historical Perspectives* 1970; 1(1): 1-59.
3. Gale T. New Catholic Encyclopedia. Detroit: Gale Virtual Reference Library; 2003.
4. Warren MA. On the moral and legal status of abortion. *The Monist* 1973; 57(1): 43-61.
5. Jamshidi F, Alebouyeh AR. Review and criticism of Warren on birth as a criterion of the moral status of the fetus. *Bioethics Journal* 2016; 6(20): 7-31.
6. Warren MA. On the moral and legal status of abortion: na. New York: McGraw-Hill; 1996.
7. Sumner L. Abortion: A Moderate View. *Advances in bioethics* 1997; 2: 203-226.
8. Sherwin S. Abortion through a feminist ethics lens. *Dialogue: Canadian Philosophical Review/ Revue Canadienne De Philosophie* 1991; 30(3): 327-342.
9. Warnock M. Existentialism and Ethics: Tehran: The Phoenix; 2016.
10. Marquis D. Why abortion is immoral. *The Journal of Philosophy* 1989; 86(4): 183-202.
11. Available at: [https://wikipedia.org/wiki/Don-marquis_\(philosopher\)](https://wikipedia.org/wiki/Don-marquis_(philosopher)).
12. Available at: [https:// Google scholar.com /Don-marquis_\(philosopher\).](https:// Google scholar.com /Don-marquis_(philosopher).); 2018.
13. Marquis D. An Argument That Abortion Is Wrong. *Ethics (articles on normative ethics, applied ethics and transcendental ethics)*, Qom: Dftar Nashr Maaref; 2008.
14. Marquis D. Abortion and human nature. *Journal of Medical Ethics* 2008; 34(6): 422-426.
15. Alboyeh A. Abortion and the Subjective Intelligence. *Quarterly Journal of Critique and Viewpoint* 2013; 18(2): 31-51.
16. Firouzi R. The Analytical Study of Anthropological Foundations of Health from Islamic Teachings Points of View. *Bioethics Journal* 2017; 7(24): 7-22.
17. Singer P. Practical Ethics. 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press; 1993.
18. Tooley M. Abortion and infanticide. *Philosophy & Public Affairs* 1972:37-65.
19. Albuyeh A. Potential Argument for Abortion Permission. *Journal of Bioethical Ethic* 2011; 1(2): 99-127.
20. Strong C. A critique of the best secular argument against abortion. *Journal of Medical Ethics* 2008; 34(10): 727-731.
21. Marquis D. Strong's objections to the future of value account. *Journal of Medical Ethics* 2011; 37(6): 384-388.
22. Strong C. Reply to Marquis: how things stand with the 'future like ours' argument. *Journal of Medical Ethics* 2012; 38(9): 567-569.
23. Cudd AE. Sensationalized Philosophy: A Reply to Marquis's" Why Abortion is Immoral". *The Journal of Philosophy* 1990; 87(5): 262-264.
24. Paske G. Abortion and the neo-natal right to life. Edited by Pojman L. Boston: Jones and Bartlett Publishers; 1998.
25. Marquis D. A future like ours and the concept of person: A reply to McInerney and Paske. Edited by Pojman L, Beckwith F. Boston: Jones and Bartlett Publishers; 1998.
26. Palmler M. Ethical Issues. Qom: Islamic Center of Science and Culture; 2010.
27. McInerney PK. Does a fetus already have a future-like-ours? *The Journal of Philosophy* 1990; 87(5): 264-268.
28. Ibn Sina HIA. Thesis of Self. Hamedan: The Society of Cultural Works and the University of Bu-Ali Sina; 2004.
29. Suhrawardi SY. Sheikh Ishraq memorial collection. Tehran: Institute for Cultural Studies and Research; 1372.
30. Shirazi MIMS. Al-Hekma al-Mutaleyya al-Fat al-Aqliya al-Aba'ya. Beirut: Dar al-Hahiya 'al-'Ata al-Arabi; 1990.
31. Hassanzadeh Amoli H. Ayoun Misaleh al-Nafs and Sarah al-Aounfi al-Ayoun. Tehran: Amir Kabir Publication; 1992.
32. Yousefi MT. Philosophical Psychology The lessons of Professor Gholam Reza Fayazi. Qom: Imam Khomeini Institute of Education and Research; 2010.